

مردم از وقت نماز با دعا و شکر کثرت کردند رسول صلی الله علیه و سلم
فرمود که باکی نیست که بکنید چون اندک رای بر قسم رسول صلی
الله علیه و سلم فرود آمد و آب طلبید و وضو ساخت و با مردم نماز
گذازد چون فارغ شد دید که مردی از مردم یک گناره ای با ده نماز
نگذازد فرمود که ای فلان چرا با قوم نماز نگذازدی گفت یا رسول
الله مرا جانت رسیده بود و آب نیست فرمود که بر تو باد بخاک پاک که
آن ترا پسند است بعد از آن روان شدیم و مردم را تشنگی در پیش
پیش رسول صلی الله علیه و سلم تشنگی گشته کردند علی رضی الله عنه
و یکس را طلبید و گفت بروید و از برای ما آب طلبید کنی ایشان
برفتند تا گاه دیدند که زنی آید و دمشک برشته ای بار کرده
و در میان آن نشسته از وی پرسیدند که آب بجایست گفت دی
روز سبزی وقت از آب جدا شده ام و بر پیش رسول صلی الله
علیه و سلم آوردم رسول صلی الله علیه و سلم انانی طلبید و بنمود تا
از دهنهای آن دو دمشک آب در وی ریختند از آن آب مضمضه
کرد و در آن ریخت و آب انار را در مشکها ریخت پس فرمود که
آب خورید و آب بردارید هر که خواست آب خورد و هر که خواست
آب برداشت و در آخر کار آن مرد جانت رسیده را یک اناب
داد و فرمود که برو و بر خود نیز و آن زن ایستاده بود وی گفت
که با آب وی پستی کنند عمران بن حصین که یک سوگند بخدای

شیخ

تعالی که چون دست اذان مشکها باز داشتند پر آب تر از اولی
نمود بعد از آن رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که برای وی توبه
خواه و آورد و سوبیح جمع کردند و پیش شتر وی نهادند پس رسول
صلی الله علیه و سلم فرمود که دانستی که ما با آب توبیح نقصانی
نرسا نیدیم بلکه خدای تعالی ما را آب داد چون آن زن بقوم
خود رسید از وی پرسیدند که چرا او بر آمدی گفت مرا دور
پیش آمدند و پیش آن مرد بروند که می گویند از دین قوم خود
بگشته است و تقصیر را بازگفت پس گفت والله که وی ساجدترین
کسانی است که میان زمین و آسمانند یا خود پیغمبر خداست بعد
از آن مسلمانان چون بر کافران غارت می آوردند همه حوالی قوم
آن زرافارت می کردند و قوم ویرانی گذاشتند روزی آن زن
با ایشان گفت والله که این جماعت قوم ما را بقصد می گذارند
و غارت نمی کنند هیچ میل آن دارید که اسلام آرید همه فرمان وی
بروند و مسلمان شدند **و از آن جمله آنست** که ابوهریره رضی
الله عنه گفته است که والله که من از کسکی جان بودم که سگ بزم
خودی بستم روزی برره گذار اصحاب بنشستم که شاید مرا همراه
بهرند و قوفی دهند ابوهریره رضی الله عنه بمن بگذشت و مرا از
آیتی از کلام الله سؤال کردم و آن از برای آن کردم تا مرا
سراه خود بر د و نیز بعد از آن عمر رضی الله عنه بمن بگذشت و مرا